ZENDEGI-SALAM ضمیمه روزنامه خراسان
•پنج شنبه•۲ اسفند ۱۳۹۷•شماره ۱۲۶۶

حدیث روز

امام صادق(ع): ریشه (بیماری و) خرابی بدن، ترک غذای شب است.
الکافی

ذکر روز پنج شنبه
صد مرتبه «لا اله الا... الملک الحق المبین»
ذکر روز جمعه
صد مرتبه «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

در محضر بزرگان

تازنده‌ای کاری کن

مرحوم آیت ا... مجتهدی تهرانی فرمودند:
یک نفر بود نمازها و روزه های قضا، خمس، حقُّ الناس و همه کارهایش را در زمان حیات خودش درست کرد و حتی ثلث مالش را هم خرج کرد، و جالب این که برای خودش هم ختم گرفت و گفت اگر از دنیا رفتم لااقل خیالم راحت است که اگر زن و بچه هایم بعد از مرگم کاری برایم نکردند، متضرر نشده باشم. بله شما هم باید این طور خودت را آماده کنی و مرگ را جلوی چشمان خود قرار دهی و تا زنده هستی خودت اموالت را خرج کن و خودت به فکر خودت باش و یک کاری برای آخرتت انجام بده، که مبادا دست خالی از دنیا بروی، و بدان آن دنیا پشیمانی به حال تو نفعی ندارد.
سخنرانی مکتوب

حکایت

صغر سن!

پیری از جوانی پرسید که از عمر عزیزت چه رفته؟ گفت: «می گویند بیست و لیکن نیست از نوزده، و هیجده نیز سخن می رود و غالبا هفده مسلم باشد. اما دایه جوان، شانزده ساله ام می خواند و مادر، پانزده ساله ام می داند و خواهری سیزده ساله دارم که اورا اعتقاد این است دو سه سال از وی کوچک ترم...» چون به ده رسید، پیر دهانش گرفت و چنان بداشت که نفسش تنگ شد. بعد از آنش رها کرد. جوان برآشفت که این چه کاری بود؟ پیر گفت: «ای فرزند برتو رحم آوردم، زیرا از بس واپس رفتی ترسیدم به شکم مادرت افتی!»
برگرفته از «پریشان» قاآنی

قرار مدار

اندکی صبر

چشمان مریم

محمدرضا جعفری

فرصتی می خواهم
که دو چشمان گل مریم را
بدهم دست دو تا پنجره باز
که بر دامن هر باغچه ای پیدایند
تا تبسم ها را
بر لب طاقچه خانه خود پندارند

دنیا به روایت تصویر

گتی ایمیج| مسابقات دوچرخه سواری تور عمان

پی‌ای| موسیقی‌دانی با ویولن ساخته شده از تخته پاره های گرفته شده از دریا هنرنمایی می کند، اسکاتلند

فرانس پرس| خوش و بش مردم با فیل ها در خیابان، سری لانکا

فتوشعر انتظار

باخانمان

خداحافظی در اوج

زهرا فرنیا|طنزپرداز

هفته پیش یه مطلب نوشتم که به نظرم شبیه متن های دیگه‌ام بود. اما سیلی از پیامک به سوی سامانه پیامکی سرازیر و سامانه خراب شد، گفتن دوباره باید سامانه بخریم انقدر که پیام اومده برات و تو باید از حق التحریرت برای تعمیر و خریدش پول بدی، چون از ستون تو تشکر کردن.
هیچ‌وقت سابقه نداشته از ستون من تشکر کنن. همیشه اعتراض می کردن به ستونم که چرا انقدر لوس و بی مزه‌ای. به همین دلیل می خواستم این هفته مطلب ننویسم و مطلب هفته قبل رو بدم دوباره چاپ کنن. مثل این سریال های صداوسیما که تا یه نفر زنگ می‌زنه میگه: «ما وقتی این سریال پخش شد، داشتیم ماهواره می دیدیم، لطف کنید سریال رو دوباره پخش کنید.» و تلویزیونِ حرف گوش کن ما هم سریع پخشش میکنه، می خواستم از این سیستم مدیریتی استفاده کنم و این ستون رو هم تکرار کنم. هم یه سریا نخوندن و هم پایه اونایی که خوندن قوی می‌شه. تقریبا تا وسطای متن رو کپی کرده بودم که دبیر صفحه مچم رو گرفت و همون‌طور که می بینید مجبور شدم مطلب جدید بنویسم.
حس می کنم از وقتی که هفته پیش، من رو پسندیدید، دیگه نمی‌تونم بیام از دغدغه‌های لوس و سطحی یه دختر دم‌بخت بگم. باید یه لغت‌نامه دهخدا بذارم زیر دستم، چند نمونه شعر حافظ یا سعدی رو گوشه ذهن داشته باشم، همین‌طور که متاثر (املای متاثر رو سرچ کردم) از مکاتب فرهنگی ایرانی‌ام، با این همه معلومات مسائل فیزیک کوانتوم دانشگاهیان رو حل کنم. امانه. حقیقتش اینه که ما همیشه یه روزهایی توی اوجیم. بعد دوباره می‌شیم همونی که قبل از اوج بودیم منتها با حسرت این که می‌دونیم نوک قله چه جوریه. (بله به همه اینا با ده تا پیامک مثبت رسیدم.) (حالا ده تا هم نه، هشت تا) امم... (هشت تام یه مقداری از واقعیت دوره. فکر می کنم پنج تا دیگه منصفانه باشه.) اون وقت من... (الان که فکر می کنم دو تا بودن دیگه جدی!) به خاطر همین... (باشه یکی بود، یکیش هم با خط خودم بود. کافیه؟) گفتم بیام تشکر کنم ازتون. البته شما که تشکر می فرستین هیشکی نمیاد بگه: «فرنیا بیا این جام رو بگیر» یا بیا تندیس بلورین بهترین نویسنده زیر سی سال روزنامه خراسان در ستون با خانمان رو دریافت کن. ولی همین که فهمیدم شما منو می خونین و از جلوی این ستون خانواده رد می‌شه، دیگه بیشتر حواسم رو جمع می کنم. مرسی که هستین ولی بیشتر مرسی که پیامک مثبت می فرستین!

پرونده‌های مجهول

پنج‌شنبه‌ها

معمای ناتمامِ «تمام شد!»

فاطمه قاسمی|مترجم

«معمای مرد سامرتنی» پرونده حل نشده‌ای است که داستان اش از این قرار است ساعت ۶:۳۰ صبح یکم دسامبر ۱۹۴۸ در کنار ساحل سامرتن در استرالیا، مردی مرده پیدا شد. زمانی که با پلیس تماس گرفته شد، جسد روی شن ها قرار داشت، در حالی که سرش به سکویی تکیه داده شده و پاهایش رو به دریا قرار گرفته بود و پلیس هیچ نشانه‌ای مبنی بر تعرض نسبت به جسد و هیچ مدرک شناسایی از مقتول پیدا نکرد. کفش های مرد به طور عجیبی تمیز بود. کالبدشکافی اعضای بدن نشان داد که او مسموم شده است، اما هیچ نشانه‌ای از باقی مانده سم در بدن یافت نشد. چهار ماه بعد از پیدا شدن جسد و در پی تحقیقات جدی‌تر پلیس، معما کمی پیچیده‌تر شد. کاغذی کوچک و لوله شده که کلمات Tamam Shud (تمام شد) از صفحه آخر رباعیات خیام روی آن چاپ شده بود، در جیب مخفی داخل جیب شلوار مرد پیدا شد.
تصویری از کاغذ در رسانه‌ها برای عموم منتشر شد، تا این که مردی اطلاع داد نسخه‌ای از کتاب رباعیات، ویرایش اول، ترجمه «ادوارد فیتز جرالد» را در پشت ماشینش و در شب ۳۰ نوامبر ۱۹۴۸ یافته است و از این که این کتاب چگونه در ماشین قرار داده شده است، اظهار بی اطلاعی کرد. کتاب پیدا شده، فاقد کلمه «تمام شد» در آخرین صفحه‌اش بود و آزمایش ها نشان می داد کاغذ، از همین کتاب بوده است. در بخشی از کتاب نشانه هایی دیده می شد که شامل پنج خط مدادی با حروف بزرگ انگلیسی بود و روی خط دوم آن، خط کشیده شده بود که احتمالاً رمز بودند. متخصصان در رمزگشایی متن ناموفق بودند.

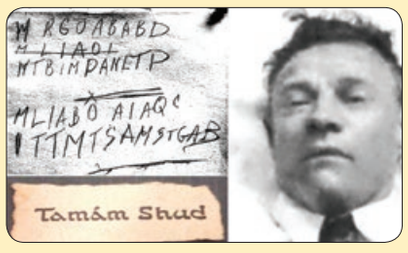

در پشت کتاب شماره تلفن زنی بود که ظاهرا در محلی نزدیک به پیدا شدن جسد، به شغل پرستاری مشغول بود. زن در ادعایی به پلیس گفت که در طول جنگ جهانی دوم در بیمارستانی در سیدنی کار می کرد و یک نسخه کتاب رباعیات را به یک ستوان به نام «Alfred Boxall» داده است. پلیس بدون هیچ شکی مرد مرده را همان «بوکسال» فرض کرد امانه تا زمانی که بوکسال را زنده و با همان کتاب اهدایی پرستار و بدون پارگی پیدا کردند، آن هم با عبارت کامل و دست نخورده «تمام شد» در صفحه آخرش!
بعد از بیش از ۷۰ سال این معما و هویت مرد مرده همچنان برای پلیس استرالیا حل نشده است. حتی مارک لباس های تن مرد نیز در هیچ فروشگاهی در جهان ثبت نشده بود. آیا این مرد از فضا آمده بود؟ آیا مرد سامرتنی همزاد آن سرباز بود؟ آیا او در فضا سفر کرده بود؟ یا کل داستان یک انتقام گیری عاشقانه بود؟ با توجه به جذابیت این داستان سازندگان سریال «فارگو» نیز تصمیم گرفتند یک فصل سریال شان را بر اساس این پرونده مرموز بسازند.
منبع: Historic mysteries

تاپخند

- اسفند که میشه دیگه سال رو میشه تموم شده حساب کرد، یعنی این قدر زود می گذره که همیشه توی وضعیت دوروز دیگه عیده قرار داریم!
- اسفند یه جوری خوبه انگار هر روزش تو مدرسه‌ای و هر سه تا زنگش هنر و ورزشه، یه زنگ هم خالی داری!
- توی فرهنگ لغت معین یکی از معنی های اسفند در ایران باستان، بردباری هست، قشنگ معلومه از همون اول فقط داشتن اسفند ماه رو با این خونه تکونیش تحمل می کردن تا الان!
- بعضی ها خیلی حس خوبی به آدم میدن، به خصوص وقتی باهاشون قطع رابطه می کنی!
- نوشته اگه شوهرم بلد نباشه کباب درست کنه چی؟ دختر جان تو اول ببین شوهرت می‌تونه گوشت بخره یا نه!
- یه روز خوب میاد که بالاخره فردوسی پور این آلوقیسی تو دهنش رو که گذاشته خیس بخوره، قبل از گزارش قورت میده!
- بعضی چراغ راهنمایی ها یه جوریه که چند ثانیه چراغ سبز گذاشتن یه استارت به ماشینت بزنی باتریت نخوابه!

دور دنیا

همسایه های خوب

سی بی اس- در شهر کوچک «نیوتن» از ایالت ماساچوست، «سامانتا ساویتز» کودک دو ساله ناشنوایی به همراه خانواده اش زندگی می کند که علاقه بسیاری به برقراری ارتباط با آدم های اطراف خود با زبان اشاره دارد. وقتی همسایه ها از نیاز این کودک اطلاع پیدا کردند همگی یک مربی خصوصی زبان اشاره را به کار گرفتند تا در ارتباط با این کودک دچار اشکال نشوند. به گفته مادر این کودک، سامانتا بعد از این ارتباطات بسیار تغییر کرده و به کودکی اجتماعی تر تبدیل شده است. قبل از این، هنگام دیدن همسایه ها اگر کسی خواسته و حرف او را متوجه نمی شد خیلی غمگین و گوشه گیر می شد. انتشار ویدئوی برخورد این کودک با اطرافیانش مورد تحسین کاربران فضاهای مجازی قرار گرفته است.

کارت‌شناسایی زیر پوستی

بیزینس اینسایدر- برای آسان تر شدن زندگی، هزاران سوئدی به ریزتراشه ای در زیر پوست شان مجهز می شوند. افراد با داشتن این ریزتراشه در زیر پوست، به کارت شناسایی برای ورود و خروج در محل کار و حتی برای خرید بلیت قطار و ... نیازی نخواهند داشت. این تراشه که به اندازه دانه برنج است، از طریق یک سرنگ در زیر دست بین انگشت شست و انگشت اشاره قرار می گیرد. تعداد افرادی که در حال استفاده از این فناوری هستند، رو به افزایش است. مزیت این ریزتراشه امکان پذیر نبودن سرقت یا گم شدن آن است.

مارپیچ (سختی ۶۰٪)

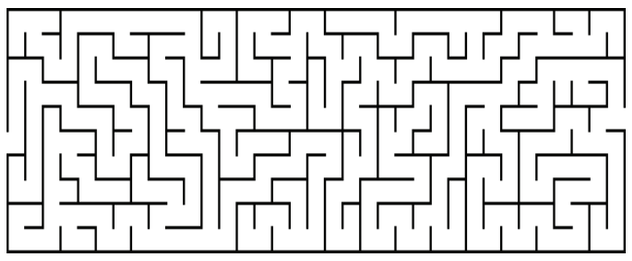

تفأل

ساقی ار باده از این دست به جام انداز د
عارفان را همه در شرب مدام انداز د
ور چنین زیر خم زلف نهد دانه خال
ای بسا مرغ خرد را که به دام انداز د

کله‌چغوکی

آق کمال یاد تعطیلی برف می‌افتد

آق کمال|طنزپرداز

دیروز کله سحر برارُم جِمال با گریه زنگ زد که داداش وخه بیا خانه‌مان یَک اتفاق بد افتاده. یعنی گرده‌هام درد گیریفت از ترس، عرق سرد به جونُم نشست که چی کار رفته. صبحانه نخورده با کاملیا خانم رفتِم خانه‌شان. دیدِم همه دور سفره صبحانه نشستن. پرسیدُم: «چی شده؟ راستشه بگن، ما طاقتشه درِم!» به همدِگه نگاه کردن و بعد به ما. از جمال که داشت غازی نون پینیر مخورد پرسیدُم: «چی خبرت بود که زنگ زدی؟» هموجور با دهن پر گفت: «بری چی امروز تو ای برف و سرما مارِه تعطیل نکردن؟ پس شما تو روزنامه چی کار مکنن؟!» هنگ کردُم. کاملیا خانم پرسید: «یعنی چی؟!» مادرُم از جاش ورخاست و دست عیال ره گیریفت بنشونه سر سفره و گفت: «از صبح ای تیر به جیگر نخورده الم شنگه راه انداخته که بِری چی مارِه تعطیل نکردن، مو نمرُم مدرسه!» جمال هموجور که نبات تو استکانشه هم مِزد گفت: «خب از دیشب منتظرُم تعطیل‌مان کنن ولی انگار زورشان آمده، موتوای هوا نمرُم مدرسه!» کاملیا خانم نشست سر سفره و به مویَم اشاره کرد بیشینم و چیزی نگُم. بعد گفت: «زمان ما که تا آخر شب خبری نبود، صبح وقت نماز با بام رادیو رو روشن می کرد ببینه تعطیل شدیم یا نه، حالا نیم متر برف هم روی زمین نشسته. اونجا هم اعلام نمی‌شد و بعضیا زنگ می‌زدن رادیو و تلویزیون و حتی ۱۱۸ تا معلوم بشه مدرسه‌ها تعطیل شده یا نه. بازم نمی فهمیدیم و بعد که به هر بدبختی و روشن نشدن ماشین با بابا و هل دادنش و اتوبوس گیر نیومدن، پیاده می‌رفتیم مدرسه، یا با در بسته روبه‌رو می‌شدیم یا می‌رفتیم تو و بقیه نمی‌اومدن و وسط روز تعطیل مون می کردن! الان که خوبه، این قدر وسیله ارتباطی هست و این قدر تو گروه‌ها و کانال‌ها می‌زنن که همون لحظه همه متوجه تعطیلی میشن.» آقام در حالی که داشت شیره وارده روی نون ممالید و مداد دست جمال گفت: «عیب نِدره، هواسرده، بچه‌ام سرما مخوره، نمِخواد بری مدرسه، بمان خانه کنار خودُم، اصلا مبرمت طرقبه برف‌بازی هم بکنی، قربون ته تغاریم برُم...»
اِنا حالا خوب رفت! یعنی زمان ما اگه از آسمون سنگ مبارید و زامبی‌ها هم به شهر حمله کرده بودن و پشت در کمین گیریفته بودن و روده‌هامان از تو حلقمان آمده بود بیرون، بازم آقام از او کلاه کله کشیا مِکشید سرمان و یک قورت عرق نعناع مداد بهمان و مگفت برو مدرسه که انضباطت ۱۹ نشه، برگشتنی نون هم بیگیر، مواظب هم باش سرو صدا نکنی که زامبیا نفهمن تویی!

مسابقه این کیه؟

سالارِ دیوان سی مرغ ها!

سلام. این هفته با یک چهره ماندگار در خدمت تون هستیم که این روزها هم خبرهایی درباره‌ایشون شنیدیم و دیدم. بیشتر از این راهنمایی نمی کنیم، دست به کار بشین و تشخیص بدین این کاریکاتور به هم ریخته کیه و اسمش رو با نام خودتون و کلمه «این کیه» تا شنبه شب برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنید. جواب رو هفته بعد همین جا خواهید دید و کاریکاتور برنده رو پنج شنبه هفته بعد چاپ می کنیم. عکس و کاریکاتوری رو هم که می بینید آقای جواد افضلی‌پور فریدونی از کرمان، برنده هفته پیش هستن که دوباره بهشون تبریک میگیم.

تصویر سازی ها: سعید مرادی

ماوشما

راه ارتباطی با ما: پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ و تلگرام ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶

* خانم زهرا فرنیا عالی هستید، مطالب فوق العاده و بدون نقص!
* کمال جان امروز یه ماشین یکدفعه پیچید جلوم بهش گفتم درست رانندگی کن گوسفند، انقدر خوشحال شد، حتی تشکر هم کرد!
مجید شادلو
آق کمال: یا رب مباد که گوسفند معتبر شود!
* معصومه جان همسر خوب و مهربانم به خاطر تمامی فداکاری هایت سپاس گزارم، دوستت دارم. **احمد، همسرت**
* با تشکر فراوان از خانم مهدیسا صفری خواه... بخش با خانمان فوق العاده است و همین طور خیلی ممنون از آق کمال! ما رو می‌ترکونی از خنده جناب!
* ۴ اسفند تولد همسر عزیزم و بابای محمدطاها و یگانه رو تبریک میگم. ان شاءا... سایه ات از سر ما کم نشه یحیی جان.